

بررسی و نقد ترجمه^۱

کارول مایر

ترجمه: وفا نقایان

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

بررسی (review) و نقد (criticism) دو شیوه داورى درباره ترجمه ادبی است. این دو شیوه، متمایز ولی جدایی ناپذیرند. در اینجا مقصود از ترجمه ادبی، ترجمه ادبی در معنای وسیع آن است که هم آثار تخیلی و هم ادبیات غیرداستانی و هر نوشته دیگری در حوزه علوم انسانی را در بر می گیرد. از یک طرف، تفاوت هایی که معمولاً بین این دو نوع داورى ذکر می شود در مورد ترجمه نیز صدق می کند: بررسی کننده، کتاب جدید را به خواننده معرفی می کند و پس از شرح و توضیح درباره کتاب به او می گوید که آیا کتاب مزبور اصلاً ارزش خریداری و خواندن دارد یا خیر؟ ولی منتقد کتابی را نقد می کند که ممکن است نو و یا قدیمی باشد، وی هر کتاب را به تفصیل بررسی می کند و فرض او بر این است که خواننده از وجود کتاب اطلاع دارد. از طرف دیگر، بر خلاف آثار تألیفی، هنوز نه نقد و نه بررسی ترجمه های ادبی به مثابه فن یا هنری تمام عیار جایی برای خود باز نکرده است. علت این مسأله، البته تا حدی، آن است که هرگونه تحلیل و داورى عادلانه درباره کارهای خلاق با مشکلات متعددی رو به رو می باشد. علت دیگر آن است که به طور کلی در غرب ارزش زیادی برای آثار ترجمه شده قایل نیستند. همان گونه که لیتون اشاره کرده است در شرایط خاص ملی- فرهنگی که ترجمه از قدر و منزلت والایی برخوردار می شود، مانند اتحاد جماهیر شوروی سابق، نقد و ترجمه رونق و اعتبار می یابد.

به رغم برخی "موانع" که در کار ارزیابی و نقد ترجمه وجود دارد، مترجمان و صاحب نظران ترجمه به اهمیت داورى درباره ترجمه پی برده اند. به تعبیر ویلیکوسکی باید داورى درباره ترجمه به عنوان "نوع خاصی از فعالیت منتقدانه" را از انواع دیگر نقد که در خلال کار ترجمه صورت می گیرد متمایز کرد. حتی یکی از صاحب نظران پیشنهاد کرده است که نقد ترجمه به عنوان حوزه جداگانه ای از مطالعات کاربردی ترجمه تلقی شود. دیگران بر اهمیت نقد ترجمه به عنوان رابط میان نظریه و عمل ترجمه تأکید کرده اند و برخی آن را "سلاحی در دفاع از حرفه ترجمه" قلمداد کرده اند. بررسی کنندگان ترجمه های ادبی نیز

۱. کتب و مقالات مورد ارجاع نویسنده به دلیل تعدد و در دسترس نبودن غالب آنها، حذف شده است. مأخذ مقاله عبارت است از دائرةالمعارف ترجمه، ویرایش موناپیکر.

تأکید کرده‌اند که بررسی‌کننده نباید کیفیت ترجمه‌ای را با یک کلمه توصیف کند و به صرف وجود خطا در ترجمه درباره آن داورى کند. به هر صورت توجه به موضوع داورى درباره ترجمه، چه در زمینه نقد ترجمه و چه بررسی آن منجر به مطالعه روش‌های داورى در گذشته، بحث و جدل‌هایی درباره معیارهای درست ارزیابی و روشکافی در روش‌های متداول بررسی و نقد شده است.

در بررسی و نقد روش‌های داورى در گذشته، با مسایل و مشکلات خاصی مواجه می‌شویم. فقدان اصول ثابت و جامعی که بر اساس آنها بتوان متون ارزیابی کرد یکی از این موانع است. همچنین تغییراتی که پیوسته در معیارهای ارزیابی موجود می‌آید مشکلاتی در شناسایی روش‌ها و الگوهای ثابت ارزیابی ایجاد می‌کند. جان درایدن شاید در مورد ترجمه‌های "خوب" و "بد" با اطمینان رأی خود را صادر کرده باشد، اما باید دانست که تمایز میان ترجمه خوب و بد همیشه متأثر از رویکردهای قوم‌مدارانه (ethnocentric) بوده است. مهمتر از آن حتی ممکن است ارزش بسیاری از نقدهای تأثیرگذار همچون ارزش ترجمه‌های تأثیرگذار بلافاصله معلوم نشود. از مشخصه‌های تاریخ‌ناوشسته نقد و بررسی ترجمه آن است که نه فقط این‌گونه نقدها ناشناخته مانده و صرفاً به طور شفاهی نقل شده‌اند، بلکه حتی شکل‌هایی از نقد ترجمه نیز که به صورت مکتوب تا امروز اذاعه یافته اغلب آکنده از داورى‌هایی ارزشی هستند که بر پایه معیارهایی روشن صورت نگرفته‌اند. بعلاوه چنین داورى‌هایی، چه در گذشته و چه در حال حاضر، غالباً در دفتر یا مجموعه جداگانه‌ای که منحصر به نقد اختصاص یافته باشد آورده نمی‌شوند بلکه در پیشگفتار مترجمان، در مقالات مربوط به مترجمان، در اظهارات صاحب‌نظران درباره نظریه و عمل ترجمه و در ارزیابی‌های نهفته در تفسیرهای ادبی یافت می‌شوند.

پیشگفتارهای مترجمان غالباً حاوی اظهار نظرهای مفیدی درباره کار ترجمه است. اما ترجمه‌های جدید اغلب با هدف ارائه ترجمه‌ای بهتر یا اصلاح ترجمه‌های موجود صورت می‌گیرد و پیشگفتار مترجم نیز باید با توجه به هدف مترجم از ترجمه اثر ارزیابی شود. این موضوع در مورد نقدهای مترجم از کار دیگر مترجمان نیز صدق می‌کند. چنین نوشته‌هایی اغلب هم کاملاً استعاری‌اند و هم کار یک مترجم خاص یا خود حرفه ترجمه را با آب و تاب تفسیر می‌کنند. بنابراین، این‌گونه تفسیرها را باید در بافت قراردادهای ادبی و بلاغی حاکم مورد ملاحظه قرار داد که همین باعث می‌شود استخراج اصول کلی نقد، هر چند شدنی، اما دشوار باشد. تعریف و تمجیدهایی که در اشعار دوره رنسانس، مثلاً در اشعار کنستانتین هویگنس درباره ترجمه‌های جکوب و سترابائس یا در ابیات جمیز رایت درباره ترجمه‌های درایدن، یافت می‌شود در واقع تدبیر سنجیده‌ای برای ارتقای جایگاه درجه دوم ترجمه بوده است.

در عموم نوشته‌های اخیر، مترجمان اظهار نظرهای عالمانه‌ای درباره مشکلات ترجمه کرده‌اند. این نوشته‌ها همچنین این امکان را به مترجمان می‌دهد که بر تری ترجمه خود را نشان بدهند. نقدهای تأثیرگذار را حتی در آثار داستانی نیز می‌توان یافت. در دن کیشوت سروانتس، تشبیهی در باب ترجمه آمده که بسیاری آن را نقل کرده‌اند. دن کیشوت ترجمه‌های دوران خود را به پشت یک فرشینه فلاندری تشبیه

می‌کند و بدین وسیله نویسنده در متن داستان فرصت این را می‌یابد تا به قضاوت درباره مترجمان معاصر خود نیز بپردازد.

در بررسی قضاوت‌های منتقدان گذشته، نظریه پردازان کنونی ترجمه از بافت غالباً پیچیده‌ای سخن به میان می‌آورند که نقد و ارزیابی در آن صورت گرفته است. اینان هم از انگیزه منتقدان سخن گفته‌اند و هم این واقعیت را بر ملا ساخته‌اند که نقد و ارزیابی‌ها، اغلب بر پایه اطلاعاتی صورت می‌گرفته که ظاهراً ارتباطی با کار ترجمه ندارند. کارولین ویلیامز استدلال می‌کند که منتقدان الکساندر پوپ او را بخاطر خصلت مردانه شعرش مترجم هومر قلمداد می‌کنند و به شواهدی استناد می‌کنند که مستقیماً ارتباطی با نظر آنها ندارد. ونوتی در بررسی اش از سخنرانی ماتیو آرنولد درباره "ترجمه آثار هومر" ثابت کرده است که حمله آرنولد به ترجمه فرانسوی نیومن از ایلیاد نه تنها ترجمه نیومن را بی اعتبار کرد بلکه سایر مباحث راجع به فنون ترجمه پذیرفتنی را که می‌تواند همزمان به عنوان مناقشه‌ای در حوزه سیاست فرهنگی نیز مطرح شود تحت الشعاع خود قرار داد. از نظرات راشل می در مورد کنستانتس گارت نیز چنین بر می‌آید که شهرت دیرپای بسیاری از ترجمه‌های این خانم به خاطر تحلیل‌های عالمانه منتقدان از کارهای او نبوده، بلکه این شهرت به آن علت بوده که وی می‌توانسته آثار ادبی روس را به زیبایی عامه پسند ترجمه کند و پس از آنکه شهرتش تثبیت شده هیچ خواننده و منتقدی در پی انتقاد از کار او بر نیامده است.

از زمان الکساندر فریزر تایتلر تا جورج استاینر و حتی در مواردی در دوران اخیر، منتقدان هر ترجمه‌ای را با صفات "خوب" یا "بد" توصیف می‌کرده‌اند بی آنکه مقصود خود را از خوب یا بد بودن توضیح دهند. اینان حتی در مواردی که داورانی در مورد ترجمه را امری نسبی و استحسانی می‌دانستند، در اعتبار صفات خوب یا بد تردید نمی‌کردند و یا مقصودشان از این دو صفت را به درستی بیان نمی‌کردند. در عین حال تلاش‌هایی اندیشمندان برای جلب توجه بیشتر به موضوع نقد و ارزیابی و نیز تثبیت معیارهایی قاعده‌مند برای این کار نیز وجود داشته است. تهیه خلاصه‌ای موجز از این تلاش‌ها دشوار است، زیرا منتقدان از زوایا و از منظر رشته‌های متفاوت به موضوع ترجمه نگریسته‌اند و از این رو هم ترجمه و هم نقد یا ارزیابی را بر حسب شرایط و با استفاده از اصطلاحاتی متفاوت مورد بحث قرار داده‌اند. با این حال، به رغم تمام اختلافات، دو مسأله را می‌توانیم ذکر کنیم که بیشتر منتقدان در بررسی شیوه‌های ارزیابی به آنها توجه کرده‌اند: یکی آن که معیارهای ارزیابی تا چه حد باید تجویزی باشند و دیگری آن که ارزیابی تا چه حد باید هر دو متن یعنی متن اصلی و ترجمه آن را در برگیرد؟

انگشت گذاشتن روی خطاها و داورانی کاملاً استحسانی و فردی که در بیشتر نقدهای ترجمه دیده می‌شود، باعث شده که عموم صاحب نظران به نقدهای توصیفی رو بیاورند. هم منتقدانی که منحصرأ به ارزیابی زبان شناختی می‌پردازند و هم آنانی که از روشهای التقاطی استفاده می‌کنند بر این نکته اتفاق نظر دارند که داورانی در باب کیفیت ترجمه باید بر اساس تحلیل و توصیف جامع متن ترجمه شده باشند.

گروهی از منتقدان نیز بر ضرورت داوری ارزشی پافشاری می‌کنند و تردید دارند که نقد کاملاً توصیفی وجود داشته باشد. اما عموم منتقدان بر آنند که باید از داوری ارزشی پرهیز کرد و ترجیح می‌دهند ترجمه‌ای را از ترجمه‌ای دیگر بهتر اعلام نکنند. این عده به مؤلفه‌های سنتی کیفیت ترجمه کمتر توجه دارند و بیشتر به دنبال درک راه‌هایی هستند که متون ترجمه شده تأثیر ایجاد می‌کنند. اینان بیشتر می‌کوشند روش مترجم و هدف او را توصیف کنند.

اکثر منتقدان بر این باورند که هم توصیف و هم نقد ترجمه باید هم به متن اصلی و هم به ترجمه بپردازد. در مدل ویلیکوسکی از نقد ترجمه، سه نوع رابطه اساسی وجود دارد. رابطه نخست به بافت ادبی ترجمه محدود می‌شود ولی دو نوع دیگر رابطه، هم متن اصلی و هم ترجمه آن را دربر می‌گیرند که شامل رابطه بین "متن اصلی و فرامتن" و رابطه بین "دو بافت ادبی" می‌شوند. در رابطه نوع نخست، ویلیکوسکی به توصیف روشهای مترجم و "میزان دقت مترجم" و "سطح تعادل" می‌پردازد. الگوی پنج قسمتی نیومارک شامل تحلیل متن زبان مبدأ و مقایسه آن با متن ترجمه و اظهار نظر درباره نقش بالقوه ترجمه می‌شود؛ بخش اصلی این الگو، مقایسه متن اصلی با ترجمه است. دادز منتقد ترجمه را "تحلیل‌گر متن" می‌داند که تحلیل سه‌بعدی‌اش باید زبان متن مبدأ، زبان متن مقصد و مقایسه بین این دو را دربرگیرد. حثیم و میسن چندین پارامتر پیشنهاد می‌کنند که می‌تواند برای تحلیل و مقایسه ترجمه‌ها به کار رود. توجه اصلی این دو محقق به "نشانه‌شناسی فرهنگی زبان" است. آنان با استفاده از مفاهیمی همچون نوع ادبی، کلام و متن روی تک تک کلمات تکیه نمی‌کنند بلکه بر پاره بلندتر گفتار یعنی کلام تأکید می‌کنند. از دیگر الگوهای مقایسه‌ای الگوی دُبوگراندر در ترجمه شعر است. بنابراین الگو، منتقد باید معیارهایی برای نقد کار خویش ارائه دهد که بر طبق آنها پیش فرض‌ها و تصورات نویسنده و خوانندگان در زبان مبدأ و مقصد نیز در تحلیل ملحوظ می‌شوند. ون دن برونک توصیف خود را با "تحلیل مقایسه‌ای متون مبدأ و مقصد" شروع می‌کند که مشتمل بر "ساختارهای متن" و "نظام‌های متون" است. ویلس رویکردی اساساً تجربی و زبان‌شناختی مطرح می‌کند که بر مقایسه متن زبان مبدأ و زبان مقصد استوار است و سیمپسن نیز از رویکردی زبان‌شناختی که اساساً مقایسه‌ای باشد جانبداری می‌کند؛ کیرکف معیارهای جامع‌تر زیباشناختی - زبان‌شناختی را پیشنهاد می‌کند اما باز هم به مقایسه ترجمه و متن اصلی اشاره می‌کند. و بالاخره هفت مشخصه مرتبط با متن که نوبرت ارائه کرده است نیز چارچوب مناسبی فراهم می‌آورد که می‌تواند همچون مدل مری استل هورنبری برای تحلیل مقایسه‌ای و ارزیابی به کار رود.

به‌رغم آن که عده‌ای از صاحب‌نظران چون ویلیکوسکی و دُبوگراندر تأکید می‌کنند که نقد ترجمه را نباید بدون مقایسه متن ترجمه با متن اصلی انجام داد ولی الگوهای مقایسه‌ای تنها رویکرد به نقد ترجمه نبوده است. منتقدانی نیز که صرفاً متن ترجمه شده و بافت آن را ارزیابی می‌کنند لزوماً فقط شامل بررسی‌کنندگان کتاب و ویراستاران که واقعیت ترجمه را بکلی نادیده می‌گیرند نمی‌شوند. برعکس، لُفور

فرضیه‌ای چند سیستمی (polysystem) را شرح می‌دهد که بر اساس آن باید بیشتر به حاصل کار ترجمه در بافت فرهنگ و زبان مقصد توجه کرد تا به فرآیند ترجمه. نظریه توری درباره معیارها و هنجارهای ترجمه‌ای نیز به معیارهای ارزیابی اشاره می‌کند که فقط بر فرهنگ و زبان مقصد متمرکز است. با اینکه توری معتقد است مطالعات مقایسه‌ای ممکن است نقشی در نقد ترجمه داشته باشد، اما وی به این مطلب نیز اشاره دارد که مقایسه بین متن ترجمه و متن اصلی غالباً منجر به شمارش خطاهای متن ترجمه و تقدس بخشیدن به متن اصلی می‌شود. همین نظرات را، گرچه در چارچوبی متفاوت، خورخه لوئی بورخس و تام کُنلی نیز بازگو کرده‌اند. بورخس به تأثیر بازدارنده‌ای که نسخه‌های دوزبانه می‌تواند بر توانایی خواننده در خواندن کتاب و تلویحاً در ارزیابی ترجمه داشته باشد، اشاره می‌کند، و کُنلی نیز اظهار می‌کند که منتقدان به محض مقایسه هر گونه متن اصلی و ترجمه آن مدعی می‌شوند که در متن اصلی چیزی بوده که در ترجمه از دست رفته است.

کارهای اخیر در زمینه‌های نظریه ادبی، نقد ادبی، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه و مطالعات فرهنگی دستاوردهایی مستقیم، هر چند در مواردی متناقض، برای ارزیابی ترجمه‌های ادبی دارد. از یک سو، نه تنها نظریه ساخت‌شکنی زبان (deconstructionism) بلکه تمامی چالش‌هایی که پسا ساختارگرایی (post-structuralism) در پذیرش تعاریف متداول در مورد مرجعیت متن و یکپارچگی آن به وجود آورده معیارهای مرسوم ارزیابی را کهنه و ناکارآمد ساخته است. از سوی دیگر، کارهای محققان مابعداستعماری (post-colonial) نمایانگر این حقیقت هستند که تا چه حد ترجمه‌ها ممکن است با وجود ظاهری مناسب خطاهایی داشته باشند که ناشی از عدم آشنایی مترجم با روابط قدرت میان فرهنگ‌ها و نابرابری فرهنگ‌ها بوده است. در هر دو رویکرد فوق ابهامات کار ترجمه هر چه بیشتر آشکار شده و نقش مترجم مورد مذاقه قرار می‌گیرد؛ و در هر دو مورد داوری ارزشی بر اساس معیارهایی جدید و متفاوت صورت می‌گیرد.

به‌رغم آزادی بسی چون و چرایی که پسا ساختارگرایی برای مترجمان در تمرکز زدایی (decentering) بنیادی قائل است، همین تمرکز زدایی تلویحاً وجود مجموعه‌ای از انتظارات و معیارهای ارزیابی را برای مترجم اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. زیرا، درست است که در پسا ساختارگرایی نقش واسطه‌ای جدیدی برای مترجم در نظر گرفته می‌شود اما این کار، بار مسئولیت بیشتری را نیز بر دوش او می‌نهد. وقتی تعاریفی همگانی وجود ندارد، مترجمان موظفند استراتژی‌ها و هدف‌هایی را که بر کار ترجمه‌شان حاکم است روشن سازند. آنان همچنین مجبورند که برای ترجمه خویش مقدمه، مؤخره و تفاسیر متعدد تهیه کنند. بویژه در مورد متون بدیع از آنان انتظار می‌رود که به زبانی بدیع ترجمه کنند. داوری در مورد چنین ترجمه‌هایی با استفاده از برجسی همچون "درست" یا "نادرست" مناسب نیست. در عوض، ناکامی مترجم با این معیار سنجیده می‌شود که مثلاً نتوانسته باشد ضرباهنگ زبان‌شناسانه متن را حفظ کند یا آن چنان حرمتی برای متن اصلی قائل شود که در حد لازم نیز نتواند از

متن فاصله گیرد. بنا به نظر یکی از محققان مترجم نباید متن اصلی را همچون وحی مُنزل تلقی کند بلکه باید آن را نقطه آغاز حرکت خود بداند. ترجمه‌های متون پساساختارگرایی نیز با توجه به گفته‌های خود مترجم در مورد اثرش و یا در نظر گرفتن بافتی که ترجمه در آن ظاهر می‌گردد سنجیده می‌شود. چنین نقدی علاوه بر آن که به ترجمه‌های نو می‌پردازد ترجمه‌هایی را که در گذشته انجام شده نیز تلویح ارزیابی می‌کند. بر اساس چنین نقدی، چند نسخه از یک متن را می‌توان به عنوان ترجمه "خوب" پذیرفت به شرطی که هر نسخه با توجه به هدف مورد نظر مترجم از آن و یا به تعبیر کوهن با توجه به معیارهای گوناگونی که یک ترجمه "خوب" را بوجود می‌آورد ارزیابی شود.

مسئولیت و نمایندگی همزمانی که در پساساختارنگری به مترجم داده می‌شود، کار مترجم را به آن گونه ترسیم می‌کند که در تعریف مترجمان و منتقدانی دیده می‌شود که جایگاه و ایدئولوژی خاص و ثابتی برای مترجم قائل هستند. چون وقتی ترجمه به عنوان "عرصه‌ای برای طرح مسائلی همچون نمایندگی، قدرت و تاریخ‌مندی" معرفی شود بدیهی است که این گونه مسایل مطرح می‌شود. این تعریفی است که مترجمان را وامی‌دارد به مفاهیمی همچون تعادل، تفاوت و ارتباط دوباره بیانداشند. چنین نگره‌ای مترجمی را که بین زبان‌ها و فرهنگ‌ها نه فقط با تفاوت‌ها بلکه با ناهمواری‌های محرز مواجه است موظف می‌سازد چیزی خلق کند که نظیر متن اصلی باشد بی آنکه معادل آن باشد. در این رویکرد، به مترجم توصیه اکید می‌شود که ترجمه‌اش نه فقط روان بلکه با عوامل و عناصری زیور یافته باشد که بتواند هر تصور غلطی را مبنی بر این که متن اولیه یا ترجمه بر دیگری ارجح است بزداید. این کار می‌تواند در متن اصلی یا در بخش‌های توضیحی گوناگون که ضمیمه متن است انجام شود. توضیحات و گره‌گشایی‌های مترجم در بخش‌های ضمیمه ترجمه همچون سلاح برنده‌ای است که نه فقط در طول زمان به کار او می‌آید بلکه وضوح و روشنی ترجمه‌اش را نیز تضمین می‌کند. بنابراین، متن ترجمه شده را می‌توان نه بر اساس خوانایی یا "ارتباطی" که می‌تواند به وجود آورد سنجید، بلکه بر عکس می‌توان آن را برحسب گرایش مترجم به نوعی جدید از لفظ‌گرایی، یا بر حسب میزان وقفه جدی که ترجمه مزبور در فهم مطلب ایجاد می‌کند و حتی میزانی که ترجمه در مواجهه با مانع کلاً متوقف می‌شود، مورد داوری قرار داد. خود مترجم را می‌توان برحسب این که تا چه حد در ارائه هویت، ملیت، نژاد، مذهب و یا جنس "دیگری" موفق بوده است ارزیابی کرد.

در کنار هم قرار گرفتن چنین مجموعه‌ای از معیارهای ارزیابی و رویکردهای متعدد و گوناگون چالشی را پیش روی منتقدان، خوانندگان و مترجمان معاصر قرار می‌دهد. منتقدان خواه ترجمه‌های معاصر و خواه ترجمه‌های گذشته را نقد و ارزیابی کنند، خود را ملزم می‌بینند که نه فقط از بافت فرهنگی ترجمه‌ای خاص اطلاع پیدا کنند بلکه بر معیارهای ارزیابی خویش و بافتی که در آن این معیارها را به کار می‌برند واقف باشند. مترجمان و خوانندگان متن نیز باید معیارهای ارزیابی لازم برای ارزیابی شیوه‌های انتقادی گوناگون و حتی متضاد را شناخته باشند. برای مثال و نوتی ترجمه انگلیسی داستانی از خولیو

کورتازار نویسنده آرژانتینی را ارزیابی کرده است و سپس در نقد خود آن را پیش از هر چیز "حرکت بومی زدایی مناسب" دانسته، اگرچه ترجمه‌ای از همین داستان را پل پلکیرن با روش "بومی سازی" به زبانی روان ترجمه کرده و به صورت مخفیانه و با استفاده از تکنیک‌های خاص به شکل ادبیات آمریکای شمالی جلوه داده است. از طرف دیگر، پابن با پذیرش الگوهای ادبیات بیگانه در ادبیات خودی موافق نیست. او کورتازار را "یکی از چهار نفر پیشروان ادبیات آمریکای لاتین" می‌داند که آثارش بیشتر از آنکه کلیشه‌های موجود در آمریکای شمالی در مورد ادبیات آمریکای لاتین را به چالش بطلبد آنها را تقویت کرده است. یک نمونه واضح‌تر ارزیابی‌های اخیر است که بر روی آثار سرویلیامز جونز انجام شده است. وی با ترجمه ادبیات هند به زبان انگلیسی توانسته است در ادبیات اواخر قرن ۱۸ تأثیر بسزایی بگذارد. به علاوه او به عنوان یکی از "بزرگترین ادیبانی که ادبیات 'مشرق زمین' را برای ملل غرب ترجمه کرد" و نیز کسی که توانست به تنهایی نه فقط "نظر انگلیسی‌ها بلکه تمامی اروپاییان را نسبت به آسیا بویژه هند تغییر دهد" مطرح است. بواسطه همین ویژگی‌ها، منتقدان بسیاری ترجمه‌های جونز را اخیراً بررسی کرده‌اند. کاتن بدون اینکه هیچ محدودیتی برای خود قائل شود، آثار جونز را مورد تأیید قرار می‌دهد. وی با بررسی ترجمه ساکونتالا اثر کالیداسا با تأکید بر شناخت جونز از عظمت و جلال درام گوپتا و با "پرکردن شکاف تاریخی-فرهنگی که زبان سانسکریت را از زبان انگلیسی" جدا می‌کرد در حقیقت توانست ادبیات هند را نزد اروپاییان جلوه‌ای تازه بخشد. خانم فیگوئرا نیز در مطالعات مقایسه‌ای خود در متون ترجمه، در مورد ترجمه جونز و دیگر مترجمان ساکونتالا به خطاهایی برمی‌خورد که موجب بازتاب غیرواقعی از ادبیات هند نزد دیگران می‌شود. اما با وجود این او مترجمانی را که برای یافتن افقهای تازه از "محدوده زبان و فرهنگ خود فراتر رفته" و از نیروی خلاق ذهن خود کمک می‌گیرند تشویق می‌کند. با این وصف دو منتقد به نامهای نیرانجانا و سنگوپتا ارزیابی‌های کاملاً متفاوتی در این زمینه ارائه داده‌اند. سنگوپتا بر ساده کردن اثر کالیداسا به دست جونز و به قصد آنکه اروپائیان آن را قابل قبول بیابند تأکید می‌کند؛ نیرانجانا تأکید و نقش جونز را به تفصیل بررسی می‌کند و معتقد است که ترجمه جونز توانسته منش، روان و شیوه زندگی یک هندوی انگلیسی زبان را شکل بخشد. هر کدام از این ارزیابی‌ها، معیارهای خاصی برای بررسی و نقد ترجمه جونز از کتاب ساکونتالا ارائه داده‌اند. در مجموع، این ارزیابی‌ها راه‌های گوناگونی را نشان می‌دهند که در حال حاضر بررسی‌کنندگان و منتقدان ترجمه متون ادبی به کار می‌گیرند تا درباره این آثار داوری کنند.